



مکتب روحانی مشاورهٔ مسیحی
بیش از رستگاری

**A Theology of
Christian Counseling**
More than Redemption

نویسنده: جی آدامز
مترجم: شاهرخ صفوی
ویرایش: فرح صفوی

پیشگفتار مترجم

شخصی که به مشاور مسیحی رجوع می کند در این کتاب "مقاضی" نامیده شده، و شخص مشاور نیز "مشاور" نامیده شده است.
شاهرخ صفوی

فصل های کتاب

فصل اول:	نیاز مکتب روحانی در مشاوره مسیحی
فصل دوم:	مکتب روحانی و مشاوره
فصل سوم:	اصول کلام خدا - مشاوره و مکاشفه مخصوص
فصل چهارم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اساس محیط انسان
فصل پنجم:	اصول خدا - نام خدا و مشاوره مسیحی
فصل ششم (بخش ۱):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل ششم (بخش ۲):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل هفتم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اصل تثلیث
فصل هشتم (بخش ۱):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل هشتم (بخش ۲):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل نهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و گناه انسان
فصل دهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و عادت
فصل یازدهم:	اصول انسان - چگونه گناه بر افکار تاثیر می گذارد
فصل دوازدهم:	اصول رستگاری - بیش از رستگاری
فصل سیزدهم (بخش ۱):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل سیزدهم (بخش ۲):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل چهاردهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و زندگی نو
فصل پانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و میوه روح القدس
فصل شانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و ریشه کنی
فصل هفدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و استقامت
فصل هجدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و رنج
فصل نوزدهم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و کلیسا
فصل بیستم:	اصول کلیسا - مشاوره ایمانداران جدید
فصل بیست و یکم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و انضباط کلیسا
فصل بیست و دوم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و اعمال رحیم
فصل بیست و سوم:	اصول آینده - مشاوره مرگ و افراد در حال مردن
فصل بیست و چهارم:	اصول آینده - مشاوره مسیحی و قضاوت
فصل بیست و پنجم:	خلاصه مطالب

فصل سیزدهم

اصول رستگاری

بخشش در مشاوره مسیحی (بخش ۱)

انسان بیش از هر چیز نیاز به بخشش دارد. اما مسیحیان که بخشش خدا را دریافت کرده اند به آسانی می توانند مفهوم ایمان به مسیح، و دریافت بخشش او را نیز فراموش کنند. در صورتی که برداشت سازنده ای از بخشش، لازمه زندگی روحانی ماست. بدون آن "محبت نخستین" خود را از دست می دهیم.

مکاشفه ۲

۴: اما این ایراد را بر تو دارم
که محبت نخستین خود را فرو گذاشته ای.

و همچنین، اگر بخشش خود را از یاد ببریم، گرایش ما نسبت به بخشیدن دیگران نیز کمتر خواهد شد. بسیاری از مسائل مردم از رفتاری که نسبت به هم دارند آغاز می گردند. به این دلیل واجب است، مشاوران مسیحی هر آنچه می توانند در رابطه با بخشش را بیاموزند. در این رابطه شاید مشاور ترجیه بدهد سرگذشت دریافت بخشش خود را شرح بدهد^(۱).

مسیحیان انسان هایی هستند بخشش یافته، و باید در این بخشش بمانند و سپاسگذار باشند. فرقتان با انسان های بی ایمان همین است. بسیاری نیز سپاسگذار هستند و در نشأت خدا زندگی می کنند. فکرش را بکنید، روزهای زندگی خود را با نشاط سپری می کنند. اما، این نشاط با بخشش خدا آغاز گردید، و برای ادامه رشد خود مسئولیت هایی را نیز عهده دار است که باید انجام شوند.

افسسیان ۴

۳۲: با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید
و همان گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است،
شما نیز یکدیگر را ببخشایید.

خدا می خواهد مسیحیان بیاموزند چگونه دیگران را ببخشند. این موضوعی حیاتی است که باید در مسیحیان رواج یابد. باید بدانند همانگونه که خدا ما را محبت کرد و فرزند یگانه خود را فدا کرد تا ما را نجات دهد، ما نیز باید این محبت را به دیگران ارزانی بداریم. این موضوع مهمی است در زندگی ایماندار، و در چهار چوب جلسات مشاوره مسیحی لازم است به میان آورده شود و رابطه آن با متقاضی سنجیده گردد. در متی ۱۸: ۲۳ - ۳۵ مثالی را می خوانیم (و بعداً به آن خواهیم رسید) که در آن بگونه آشکاری، خدا بما می گوید که بخشش تعهدی است که، به خدا و همسایه خود می دهیم. این همان "آمرزش از گناهان است" که در عهد قدیم به ما گفته شده بود با فرق بزرگی که قبلاً ایمانداران خادم خدا بودند و حال فرزندان خدا می باشند.

بخشش به حدی اهمیت دارد که کلام خدا اشاره زیادی به آن کرده؛ نه تنها بخشش عیسی مسیح، بلکه بخشش ما از دیگران (در متی ۵ می خوانیم که بخششی که منجر به صلح و آشتی می شود بر پرستش ما اولویت دارد؛ در متی ۱۸ می خوانیم که انضباط کلیسا شامل کسانی می گردد که می خواهند یا نمی خواهند یکدیگر را ببخشند؛ همچنین در متی ۱۸ می خوانیم، بخششی که ما والدین نسبت به فرزندانمان داریم، باید به دیگران هم برسد).

مشاوران مسیحی لازم است آنچه کلام خدا راجع به بخشش گفته را بخاطر بسپارند؛ باید تمام جوانبی که دارد را بررسی کرده (چند بار آن را مرور کرده) شناخت کاملی از آن را کسب کنند. باید از لحاظ تفسیر، مکتب روحانی، و جوانب عملی آن آشنا بوده باشند. به همین خاطر است که صحبت زیادی در این فصل از آن می‌کنم. در نظر من موضوع دیگری نیست که اهمیت بیشتری را داشته باشد.

کلیسای امروزه پر از درز و شکاف هائی شده که از آن‌ها قدرت به حد می‌رود. بسیاری از این درز و شکاف‌ها (سوراخ‌ها) را نیز مسائل میان فردی بوجود آورده‌اند. و بسیاری از این مسائل نیز بخاطر عدم شناخت، تعلیم کافی، و عمل نساختن خواست خدا صورت گرفته است. مشاوره روحانی فعالیت جانبی است که مسیحیان را قادر می‌سازد به فعالیت اصلی خود بپردازند. مشاوره پایان کار نیست. مسیحیان را از آنچه جلوی کارشان را می‌گیرد، آزاد می‌کند تا آنگونه که عیسی مسیح می‌خواهد زندگی کرده و عیسی را در بشارت، تعلیم، پرستش، و خدمات برون مرزی حمایت کنند.

کارل منینگر Karl Menninger^(۱)، روانشناس معروف، کتابی را نوشته به نام “پس گناه چه شد؟”. او در این کتاب موضوع مهمی را مطرح می‌کند. می‌گوید در قدیم، مردم صحبت از گناه می‌کردند؛ حال کمتر صحبت از آن می‌کنند. دلیل این نیست که گناه کم شده، بلکه برجسب دیگری به آن داده شده. آنچه قبلاً معروف به گناه بود، حالا جرم یا مرض شناخته شده. این تغییر نیز اثر بزرگی را بجای می‌گذارد چون نه جرم را می‌توان بخشید، نه مرض. جرایم باید پرداخت شوند؛ امراض باید شفا یابند (یا اگر امکان پذیر نیست، بخشیده شوند). به خاطر این تغییر داده شده، بسیاری هستند که گناه کرده‌اند و نیاز به بخشش دارند، اما (بطوری که خود می‌گویند) نمی‌توانند آن را دریافت کنند. منینگر از این لحاظ درست می‌گوید، با وجود آنکه بقیه کتابش شامل اشتباه است (بعنوان مثال او فکر می‌کند گناه خطائی است علیه انسان، نه خدا). بسیاری هستند که می‌دانند اشکالی ایجاد شده، یا چیزی از دست داده شده، ولی مغزشان بطوری شسته شده فکر نمی‌کنند که بخشش در دسترسشان باشد. تا زمانی که مشاوران مسیحی بدون واهمه حقیقت را نام برده - گناه را “گناه” بشمارند (که ضمناً این راه کم‌ترین آزار را می‌رساند) - گناه کاران کماکان در بدبختی خود باقی‌نخواهند ماند.

من معتقدم ابتدا ببینیم کلام خدا راجع به بخشش چه می‌گوید، و آنوقت راه هائی که خدا می‌خواهد طی کنیم تا عملاً آن را بکار ببریم برایمان آشکار گردند.

معانی بخشش در کلام خدا

عهد قدیم

در عهد قدیم دو واژه هست که مشاوران باید با آن‌ها آشنا باشند. اولی “سالاخ” salach می‌باشد که واژه اساسی و مهم‌ترین میان آن دو است. بنیاد (یا زیر بنای) آن “سُبک کردن با برداشتن کردن” می‌باشد. زمانی ربط پیدا می‌کند که فکر بخشش خدا می‌شویم که با فدای جان یگانه فرزند خود، بار گناهان ما را از دشمن برداشت و جان ما را نجات داد. این کلمه همیشه از بخشش خدا نسبت به گناهان انسان یاد می‌کند، نه بخشش انسانی از انسان دیگر. در هر دو ترجمه قدیم زبان فارسی کتاب مقدس که در دست می‌باشند^(۲) (بجز ترجمه تفسیری)، کلمه سالاخ “آمرزش” ترجمه شده است. در زمانی که کتاب مقدس ابتدا به زبان یونانی ترجمه شد (معروف به زبان هفتاد خوانده)، کلمه سالاخ به “آفیَمی” aphiemi ترجمه شده (به این لغت رسیدگی خواهد شد)، اما معمولاً به “هیلئوس” hileos، یا “هیلاسگُمیا” hilaskomia (یعنی مساعد، مقتضی، مناسب، و موافق) ترجمه شده‌اند (لوقا ۱۸: ۱۳).

معنی ضمنی آن اصلاح و بازسازی تخلف کننده با لطف و محبت خدا است. همیشه ضمیمه آن کفاره و غرامت نیز می باشد. امروزه بیشتر به پرداخت کفاره و غرامت مربوط می باشد: لاویان ۴: ۲۰، ۲۶، ۳۱، ۳۵ و ۵: ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۱۸، و در این آیات، پرداخت کفاره به بخشش سر انجام می گردد. من مجدداً به این موضوع بر خواهم گشت. عهد جدید موضوع را برای زمان ما به این شکل بیان کرده:

عبرانیان ۹

۲۲: در حقیقت، بنا بر شریعت،

تقریباً همه چیز به وسیله خون پاک می شود
و بدون ریختن خون، آمرزشی نیست.

مراجع دیگری نیز هست که از آن استفاده شده. برای درک کافی از ”سالاخ“، به چگونگی استفاده از آن در این آیات رجوع کنید:

۱. اعداد ۱۴: ۱۹ و ۲۰ (در اینجا می بینیم با وجود آنکه گناه بخشوده شده اند، نتایج آن ادامه دارند؛ به این موضوع بعداً رسیدگی خواهد شد)
۲. نهمیا ۹: ۱۷
۳. امثال ۱۰۳: ۳
۴. امثال ۱۳۰: ۴ (توجه کنید بر عکس بخشودگی گناهی است که در دل داریم)
۵. اشعیا ۵۵: ۷
۶. ارمیا ۳۱: ۳۴ (زمانی که عیسی مسیح شام آخر خود را اجرا کرد، اشاره به این آیه کرده بود. توجه داشته باشید که بخشش اینجا شامل آن است که گناه از یاد برده می باشد).

آیات دیگری نیز هستند که بتوان به آن ها رجوع کرد، ولی بدون شک این ها کفایت برآورد و ارزش زیادی که بخشش دارد را بیان کرده اند. کلمه دیگر ”ناسا“ nasa است. این کلمه نیز در هر دو ترجمه قدیم زبان فارسی کتاب مقدس (بجز ترجمه تفسیری)، ”آمرزش“ ترجمه شده است. معنی آن شباهت بسیاری به سالاخ دارد و مفهوم آن نیز بلند کردن، حمل کردن، تکیه دار شدن، و بخشیدن است. از آنجا که سالاخ صحبت از فرجی که حاصل از بلند کردن بار (حس تقصیر) می کند، ”ناسا“ تمرکز بر از میان برداشتن با بلند کردن دارد. در زمینه های دیگر نیز، این کلمه صحبت از بلند کردن چشمان، سر، صورت، صدا یا دست، حمل کردن کودک، لباس، بارآوردن میوه (همچون درخت)، و رنج کشیدن، و تحمل کردن است. البته آنچه برای ما اهمیت دارد بدور افکندن (یا خارج کردن) گناه می باشد. آیاتی که با این مشخصات سخن می گویند شامل:

۱. پیدایش ۵۰: ۱۷. توجه کنید بخشش اینجا مربوط به انسان به انسان، و خدا به انسان می باشد. در این صورت فرق زیادی با سالاخ دارد.
۲. خروج ۳۴: ۶ و ۷. اینجا خدا ”حس تقصیر و نافرمانی، و گناه“ انسان را می بخشد (توجه داشته باشید که بخشش خدا تمرکز بر گناه بخصوصی ندارد).
۳. مزمو ۳۲: ۱ و ۵. بخشش اینجا به شکل ”پوشش“ میسر می گردد. آن شکل و برداشتی که قبلاً از ”ناسا“ داشتیم (بخشش به طریق از میان برداشتن)، حال به آنچه در مضمون آیات بدست می آید (بخشش به طریق پوشش) تبدیل شده است. این دو راهی است که به یک مقصد اتمام می

گیرد: برداشت گناه. توجه نیز داشته باشید که خدا بعد از آنکه انسان به جرم خود اعتراف کرد، آن را پوشانید.
۴. هوشع ۱: ۶. متضاد (مخلاف) بخشش. گذشت و رحمی در کار نخواهد بود (خروج ۳۴: ۶).

پس از مرور تعداد کمی از آیات یاد شده برای ما مسلم می گردد که موضوع بخشش بسیار وسیع و عمیق است. سرزمین پر حاصلی است از زندگی هر ایماندار. و نشانه های این ارزش عظیم و لزوم شناخت شخصی آن در زندگی هر ایماندار را در کلام خدا می بینیم. بخشش اشکال متنوعی دارد.

عهد جدید

در عهد جدید نیز به دو کلمه خواهیم پرداخت: "آفیمی" apheimi و "کاریزوما" charizomai. میان این دو، "آفیمی" کلمه اصلی مربوط به بخشش می باشد و شباهت زیادی به "سالاخ" دارد. این کلمات یونانی نیز با وجود شباهت با هم، فرق نیز دارند. ابتدا به آفیمی می پردازیم.
اساساً معنی "آفیمی" یعنی "رها کردن، خلاص شدن، یا عفو". شباهتی از آنچه در عهد قدیم دیدیم (از میان برداشتن، بلند کردن) را می بینیم. با این وجود، سبک آن کمی تغییر می کند. استفاده اصلی از آن (بر خلاف ریشه شناسی) در رابطه با بدهی بخشیده یا نادیده گرفته شده می باشد (همچنین در خصوص رها ساختن زندانی - که در رابطه با بدهی - هنوز پرداخت نشده - کاملاً از میان نرفته). از این کلمه در رابطه با مسائل مالی و حقوقی متعددی استفاده شده که منظورشان آشکار ساختن بدهی کاملاً پرداخت شده (یا لغو نشده) را می رسانند.

عهد جدید کتاب مقدس از این کلمه به دو طریق ظاهری و لفظی استفاده کرده (متی ۱۸: ۲۷ و ۳۲؛ ۶: ۱۲). کلمه آفیمی احتیاج دارد "بدهی" را دنبال خود داشته باشد. وقتی صحبت از "تجاوز" می شود (لوقا ۷: ۴۱ و ۴۲)، باید بدهی (جبران خسارات) وارد شده را در نظر داشت. تجاوز، انسان را بدهکار می کند؛ او به این شکل به خدا بدهکار است و امکان دارد هر زمان به حساب رسی خوانده شود. او در جایی است که بار بر دوش او است و تکان نمی خورد. در اعمال ۸: ۲۲ صحبت از بخشش گناهی شده که در فکر و اندیشه ما است ("از این شرارت خود توبه کن و از خداوند بخواه تا شاید اندیشه دلت آمرزیده شود"). گناه را به طور واضح می بینیم که بدهی، یا مسئولیتی است که باید بهائی برایش پرداخته شود. و آنچه مورد توجه قرار می گیرد، چشم پوشی، بخشش، و فرجی است از بار بزرگ زندگی که حاصل آن است.
کلمه "آفیمی" (مردود شمردن، رهائی، بخشش)، یازده بار "گناه" (هامارشیا - hamartia) را دنبال خود دارد و یکبار "تجاوز" را (کولسیان ۱: ۱۴؛ مرقس ۳: ۲۹؛ افسسیان ۱: ۷؛ اعمال ۵: ۳۱؛ ۱۳: ۳۸؛ ۲۶: ۱۸؛ لوقا ۴: ۱۸).

کلمه دیگری که در عهد جدید استفاده شده، "کاریزوما" charizomai است. ریشه یونانی آن کاریز charis می باشد (التفات، فیض) که معنی بخشش رایگان و بدون شرط را دارد. بخششی است که لیاقتی در آن نیست (ولی جرم یا خسارت وارده باید پرداخت می شد). بخشش هدیه ای است که هزینه ای برای دهنده دارد، نه گیرنده (افسسیان ۴: ۳۲؛ کولسیان ۲: ۱۳؛ ۳: ۱۳؛ لوقا ۷: ۴۲ و ۴۳، و اینجا میزان بخشودگی، مورد بحث قرار می گیرد).

معنی بخشش

در این مرحله به گونه ابتدائی، راجع به معنی بخشش صحبت خواهیم کرد. می گویم ابتدائی، چون آنچه گفته می شود تقریبی است؛ کامل نیست. آنچه می گویم باید صلاحیت دار، تفصیل شده و سازمان یافته باشد و مسیری را طی نماید. من توانائی ارائه معنی بخشش را در یک جمله ندارم، و نه حتی یک بند. آنچه می خواهم در این مرحله آشکار کنم این است که بخشش، موضوعی است که ابعاد مختلفی در کلام خدا دارد. حال بگذارید بخشش را با آنچه مخالف با آن است مقایسه کنیم. معمولاً بهترین راه شناخت موضوعی، شناخت آنچه مخالف آن است می باشد. کلام خدا راجع به نبخشیدن یا امتناع از بخشش چه می گوید؟ این آیات را در نظر بگیرید:

۱. مرقوس ۳

۲۸: آمین، به شما می گویم
که تمام گناهان انسان
و هر کفری که بگوید
آمرزیده می شود؛
۲۹: اما هر که به روح القدس کفر گوید،
هرگز آمرزیده نخواهد شد،
بلکه مجرم به گناهی ابدی است».

در این آیات موضوع ”گناه کبیره“ را می خوانیم (راجع به این موضوع صحبت بیشتری در کتاب ”راهنمای مشاوران مسیحی“، فصل ۳۷، شده است). عیسی مسیح می گوید انواع گناهان قابل بخشش هستند، ”اما هر که به روح القدس کفر گوید“ امکان بخشش را ندارد. کفر در اینجا تنها به خدا نیست، بلکه به هر سخنی است که توحین آمیز باشد. زنا، جلق زدن، طلاق، هیچ یک از این ها، گناه کبیره نیست. در آیه ۳۰ می بینیم کفر گوئی به روح القدس است («روح پلید دارد»). انسان باید خیلی پست باشد تا روح خدا را ”پلید“ بشمارد. روح خدا را از تقدس او می شناسیم:

رومیان ۱

۴: و با رستاخیز از میان مردگان،
به سبب روح قدوسیت،
به مقام پسر قدرتمند خدا منصوب شد،
یعنی خداوند ما عیسی مسیح.

او چون خود مقدس است، انسان را نیز تقدیس می کند.
کسانی که نگرانند، شاید مرتکب گناه کبیره شده اند (یا فکر می کنند مرتکب آن شده اند)، می توانند آسوده باشند که مرتکب آن نشده اند. آنکه خصوصیات خدا را واژگان می کند

اشعیا ۵

۲۰: وای بر کسانی که بدی را نیکی و نیکی را بدی می خوانند؛
وای بر آنان که ظلمت را در جای نور و نور را در جای ظلمت می نشانند؛
وای بر آنان که تلخی را در جای شیرینی و شیرینی را در جای تلخی می نهند!

گناه علیه روح القدس می کند. بنظرش روح القدس روح نجسی (جن) می باشد. این را گفتم تا زمینه کافی برای بررسی معنی بخشش را فراهم سازم.

آنکه مرتکب این گناه شده بر طبق آیه ۲۹، هیچ وقت بخشش را دریافت نخواهد کرد. اما، چه را دریافت خواهد کرد؟ قسمت متضاد آیه می گوید "بلکه مجرم به گناهی ابدی است" (جهنم). آنکه مرتکب جرم "گناهی ابدی" شده، نتایج را نیز ابدی دریافت می کند. روزنه امیدی برای او نیست. اما توجه نیز داشته باشید، آنکه مجرم شمرده شده غیر قابل بخشش است. دینتی را بگردن گرفته. کلمه انوکوس enochos که در اینجا استفاده شده، یعنی دین (گردن گیری) یا سزاوار چیزی بودن (مدیون یا سزاوار مرگ). در نتیجه، عکس آن شخصی است که بخشش را دریافت کرده و در اینصورت دیگر دینتی در مقابل گناهی که کرده ندارد. اصولاً برداشت "دینتی را بگردن گرفته" که صحبت از آن می باشد (برداشت عهد قدیم)، رنج و زیانی است که شیطان در زندگی بوجود آورده می باشد. دین، حیاتی است که به شیطان مدیون می باشد. وقتی بخشش را بدست می آید، از آنچه علیه اوست (شیطان)، آزاد می گردد و دیگر هیچ مانعی برای حضورش در پیشگاه خدا وجود ندارد. آن جریمه، بدهی، دین، و جمیعاً آثار مخرب شیطان، به هنگام بخشش جدا می شود (عهد قدیم می گوید پرداخت می شود)، و خدا، برای همیشه رویش (که محزون شده بود) بر انسان باز می گردد.

۲. اعمال ۷

۶۰: سپس زانو زد و به آواز بلند ندا در داد که

«خداوندا، این گناه را به پای ایشان مگذار».

این را گفت و بخت.

استیفان در انتهای صحبت هایش (در حالی که سنگسارش می کردند) دعا می کند، "خداوندا، این گناه را به پای ایشان مگذار". این دعای بخشش است. با وجود آنکه کلمه بخشش را در آن نمی بینیم، منظور دعا، آنرا مشخص می سازد؛ انعکاسی از دعای عیسی مسیح بر بالای صلیب می باشد ("ای پدر، اینان را ببخش. . .").

– (لوقا ۲۳: ۳۴). در این آیه کلماتی که استیفان بکار برده لازم به بررسی است. دعای معکوسی است (خلاف مورد)؛ گناهشان را علیه ایشان مگذار. در زبان اصلی یونانی "me steses autois" این معنی را دارد "به پای ایشان مگذار"، "علیه ایشان مگذار"، یا "نگذار سر راهشان بماند". در نتیجه بخشش وضعیتی است که، در آن دیگر گناهان شخص علیه او حساب نمی گردند، و راه باز می شود که در خدا رشد کند.

در مقایسه، توجه به دعای زکریا به هنگام سنگسار شدن او بکنید: ". . . باشد که خداوند این را ببیند و بازخواست کند!" کلمه darash به زبان فارسی "الزام" یا "دادخواست" می باشد و "انتقام" و "تلافی" را به دنبال دارد. لزوم پرداخت قرامتی است، بخاطر عمل انجام شده. این دقیقاً عکس دعای استیفان است. چون موقعیت هر دو یکی است (حتی دعا برای دشمن خویش نیز یکی است)، تضاد را آشکار می سازد. چه باعث شد این تغییر شد؟ دعای خداوندان بالای صلیب مداخله کرد؛ استیفان شخص دیگری شده بود (مسیحی).

پس نتیجه می گیریم که بخشش، رهائی از حیات جهنمی شیطان است. باری است که از دوش برداشته شده و حال می توان ایستاد. ارمیا ۵۰: ۲۰ می گوید، وقتی خدا گناه را ببخشد دیگر اثری از آن بجای نمی ماند (۳). ایماندار دوران پاکسازی را می گذراند. شخص بخشیده شده، حیات تازه را دریافت کرده، و کاملاً از گذشته خود خلاص می شود (عالم تازه روحانیت خداست که در آن زیست می نماید). کسانی که بخشش را دریافت نکرده اند، گذشته خود را همیشه همراه خود دارند. آینده طعلق به کسانی دارد که بخشیده شده اند و زمان حال و آینده برایشان مطمئن ساخته شده است.

پایه و اساس بخشش

بطوری که قبلاً گفته شد، بخشش برای دریافت کننده رایگان و بدون شرط است (“کاریزُمای” charizomai)، اما برای دهنده آن هزینه (بها) دارد. حال لازم است این مورد را بیشتر بررسی کنیم. ابتدا به یاد داشته باشید که بخشش خدا نادیده گرفتن گناه نیست. گذر از ریشه و دلایل آن نیست. چیزی نیست که به سادگی ارزه می شود و خرجی ندارد. بخشش خدا با پرداخت غرامت جان عیسی مسیح خریداری شد. خدا یگانه فرزند خود را فدا کرد. در عبرانیان ۹: ۲۲ می خوانیم که بخشش “بدون ریختن خون” بدست نمی آید (۴). این پایه و اساس است، و نباید شکی در آن وجود داشته باشد (بیاد داشته باشید که در فصل های ۴ و ۵ لایوان، کفاره تا چه حد با بخشش پیوند دارد).

اهمیت چنین موردی را در متی ۲۶: ۲۸ می بینیم که در شام آخر، عیسی مسیح گفت “این است خون من برای عهد جدید که به خاطر بسیاری به جهت آمرزش (“آفیمی” apheimi) گناهان ریخته می شود”. مقصود (حذف) عیسی مسیح از مرگ خود بنای بخشش (ساختمان دائمی) بود. چنین واقعیتی را هیچ گاه، چه در خصوص مکتب روحانی و چه در مشاوره مسیحی، نباید فراموش کرد. بهانه جویان (لیبرال ها) می پرسند، “کفاره برای چی؟ خون برای چی؟ قربانی برای چی؟ اصولاً چرا خدا جریمه را نادیده نمی گیرد؟ کفاره را برای بخشش لازم می دارد؟ سؤال بجا و مهمی است. چرا بخشش ما نیاز به مرگ یگانه فرزند خدا داشت؟ چون خدا علاوه بر آنکه بخشنده و مهربان است، عادل و مقدس نیز هست. هر دو این خصوصیات خدا باید رعایت شوند.

رومیان ۹

۲۲: چه می توان گفت اگر خدا

با اینکه می خواهد غضب خود را نشان دهد

و قدرت خویش را نمایان سازد،

ظروف مورد غضب را که برای هلاکت آماده شده اند

با بردباری بسیار تحمل کند،

۲۳: تا بتواند عظمت جلال خود را بر ظروف مورد بخشش معلوم گرداند،

ظروفی که آنان را پیشاپیش برای جلال آماده کرده است؟

می گوید خدا می خواست هر دو غضب و بخشش خود را نشان دهد. غضب شیطان محو می گردد و محبت خدا به شکل بخشش جای آن را می گیرد. غضب را در گذشته از خدا می دانستند، چون حیات شیطان از خدا بود، نتیجه گرفتند که خصوصیات شیطان در خدا نیز باید بوده باشد.

خدائی که نظم و عدالت را بجای می آورد و دنیا را با انصاف حکم رانی می کند، فرمان هایش را صادر نمود و جرایم شکست آنها را نیز آشکار کرد. حال که بخشش را نیز بجای آورد، در قبال چنین شرایط، جرایم چه خواهند شد؟ عدالت او باید حفظ گردد. به این خاطر روح القدس را مامور پاکسازی و جلال زندگی نمود. مسیح با فرمان روائی فکری و عملی خویش، زندگی خدا گانه را نشان داد و با مرگش جریمه را پرداخت.

رومیان ۳

۲۴: اما به فیض او و به واسطه آن بهای رهایی که در مسیح عیسی است،

به رایگان پارسا شمرده می شوند

۲۵: خدا او را چون کفاره گناهان عرضه داشت،

کفاره ای که توسط خون او

و از راه ایمان حاصل می شود.

او این را برای نشان دادن عدالت خود انجام داد،

زیرا در تحمل الهی خویش،

از گناهانی که پیشتر صورت گرفته بود،

چشم پوشیده بود.

۲۶: او چنین کرد تا عدالت خود را در زمان حاضر ثابت کند،

و تا خود عادل باشد

و کسی را نیز که به عیسی ایمان دارد،

پارسا بشمارد.

بهای غضب (جان عیسی مسیح) پرداخت شد و بخشش عیسی (ملکوت خدا) بر پای صلیب بنا گردید. اگر من بصورت شما سیلی بزنم و از شخصی که کنار شما نشسته طلب بخشش کنم، آیا کار مضحکی نخواهد بود؟ من به شما تخلف کردم و باید از شما بخشش بخواهم. دیگری نمی تواند مرا ببخشد؛ تنها کسی که به او گناه ورزیده ام می تواند مرا ببخشد. بخشش معامله ایست که همیشه میان دو طرف تخلف، انجام می گردد. عیسی مسیح آن شخص دیگری که در کنار نشسته نبود؛ او خدا بود که در جسم حضور داشت. خدا خود (یکی از طرفین جریمه) جریمه را بدوش گرفت. به این شکل، همه آنچه باید اجرا می شد، اجرا گردید. اما برداشت بهانه جویان (لیبرال ها - مسیحیان روانشناس) این است که بخشش را با پذیرش یکسان می شمارند. دیوید آگزبورگر David Augsburger در کتابش "آزادی که در بخشش است" The Freedom of Forgiveness نمونه آنچه در محول آزاد به مسیحیان گفته می شود را عنوان کرده است:

راه عیسی مسیح چنین بود که بخشش را حتی قبل از آنکه بخواهند، داد.... زندگی که شامل بخشش می باشد آنگونه است که دیگران را باید کاملاً پذیرفت. بخششی بدون قبول کردن دیگران همچون خود در کار نیست، بخشش پذیرفتن است بدون استثنا.

حقیقت این است که دعای عیسی مسیح برای بخشش بالای صلیب (که آگزبورگر به آن اشاره کرده)، بخشش نبود (بطوری که او برداشت کرده)، بلکه دعا بود که خدا ببخشد. البته عیسی مسیح خود می دانست چه باید صورت بگیرد تا آن بخشش به عمل آید (در واقع بودنش بالای صلیب جوهر همه چیز بود). جدا کردن دعای عیسی مسیح از صلیبش (دادن جانش) اشتباه بزرگی است.

ما نباید (بگونه ای که عیسی مسیح نیز نکرد) دیگران را آن گونه که هستند قبول بداریم (در غیر این صورت چرا جانش را برای آنها نیز داد؟). چنین کاری، نادیده گرفتن گناهی است که حیات انسان را هلاک می سازد (این نیز گناه ما خواهد بود). این خلاف کلام خدا است. ما مسیحیان می بخشیم، ولی آنگاه، بر اساس آن بخشش می پذیریم (من راجع به این موضوع و ارائه بخشش بعداً صحبت خواهم کرد). بخششی که مطابق با کلام خدا است مشروط است؛ آن گونه که بخشش روجریان Rogerian می باشد، نیست ("مثبت - به دنیا و بدون شرط"). هیچ اساس صحیحی برای چنین اندیشه ای نیست، مگر مکتب منحرف کارل راجرز Carl Rogers که می گوید انسان در اعماق خود خوب است.

«چرا مرا نیکو می خوانی؟»

هیچکس نیکو نیست جز خدا فقط.

کسی نیکوئی را می شناسد که خود نیکوئی را چشیده. راه ورود و برگشت، هر دو یکی است - توبه. بخشش هیچ وقت گناه را نادیده نمی گیرد، آن را تحمل می کند،

افسیان ۴

۲: در کمال فروتنی و ملایمت؛

و با بردباری و محبت

یکدیگر را تحمل کنید.

چون می داند هر کس زمان خود را نیاز دارد تا درک نموده و روح القدس میوه آورد. بخشش بخاطر گناه است (توبه از گناه)، اما تمرکز بر این دارد تا روح القدس پاکسازی لازم را انجام رساند؛ از آن نمی گذرد - به آن رسیدگی می کند.

اجتماع سعی می کند نسبت به گناه بی طرف بماند و به این خاطر خواهان پذیرش مردم از یکدیگر است. می گویند آدم باید آزاد باشد هر طور دلش می خواهد زندگی کند. اما آیا حقیقتاً می توان کسانی که دائماً به ما گناه می کنند را تحمل کرده و پذیرفت؟ به این شکل همه دشمن یکدیگر خواهیم شد. گناه علیه خدا است و نمی توان نسبت به خدا بی طرف ماند. کسانی که سعی می کنند قضاوت نکنند، در واقع گناه را تشویق می کنند. پذیرش گناه کار آن گونه که او هست آن معنی را دارد که خدا اشتباه کرد عیسی را فرستاد تا برای گناه کاران بمیرد. اما برای خدا، گناه بقدری اهمیت داشت که تنها فرزند خود را برای از میان بردن آن، فدا کرد. اگر خدا گناه را نمی پذیرد، ما نمی توانیم گناه کاران را بگونه ای که هستند بپذیریم.

خدا گناه را می بخشد، ولی باید توجه داشت که شخص را می بخشد نه گناه او. خدا انسان را می بخشد چون نمی خواهد هلاک گردد. بعضی سعی می کنند میان گناه کار و گناهش فرقی بگذارند. می گویند، "خدا گناه کار را دوست دارد ولی از گناهش متنفر است". چنین فرقی امکان پذیر نیست. شیطان گناه کاران را به جهنم می فرستد نه گناهشان را. عیسی مسیح بالای صلیب درد کشید و مرد، نه گناهش. ما در مشاوره مسیحی با جزائی کار داریم که به گناه کاران روی آورده. خوب نیست حقیقت را با حرف های مبتذل پنهان کنیم. انسان گناه کار احتیاج به بخشش دارد.

مهم این است که وقتی در مشاوره صحبت از گناه می شود، از کلمه گناهکار استفاده کنیم نه گناه. البته ما نمی خواهیم مردم را "گناه کار" قضاوت کنیم. موضوع این نیست. آنچه ما می خواهیم یا نمی خواهیم مطرح نیست، موضوع آن است که خدا از ما چه می خواهد؟ جواب این است که گناه را گناه بشناسیم. تنها آن زمان است که می توانیم مردم را به جانب بخشش عیسی مسیح هدایت کنیم (توبه). گناه می تواند بخشیده شود. مسیحیت اساساً بر پایه بخشش استوار است. مشاوره ای که صحبت از گناه و بخشش نکند مسیحی نیست، فرقی نمی کند اسم آن چیست.

حال مواردی که مربوط به لیبرال های جامعه می باشد (بهانه گیران) را پشت سر گذاشتیم، برگردیم به مطالعه اصلی.

"اما مگر عیسی مسیح برای ستمگرانش نیز دعا نکرد؟". بله. "آیا از پدرش نخواست آنان را ببخشد؟". بله. "آیا آنان را بخشید؟". بله. "کی، چگونه؟". بعضی در روز پنتکاست در نتیجه موعظه پطرس بخشیده شدند، اما نه بدون توبه، و نه بدون پیام نجات(۷).

اعمال ۲

۳۷: چون این را شنیدند، دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند:

«ای برادران، چه کنیم؟»

۳۸: پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید

و هر یک از شما به نام عیسی مسیح برای آمرزش گناهان خود تعمیم گیرید

که عطای روح القدس را خواهید یافت.

آنها لازم بود توبه کرده و ایمان آورند. بخشش بخاطر کفاره بود، نه سوای آن. این حقیقت را مشاوران مسیحی باید همیشه به زبان آورند.

حال، بخاطر موضوع حس تقصیر و مجاب شدن به گناه، لازم است بیشتر صحبت کنیم، چون افکار نادرستی از جانب روانشناسان در کتاب هایشان منتشر شده.

مقصود و جای احساس تقصیر در مشاوره مسیحی

بخاطر آنکه این موضوع را کاملاً روشن سازم، تعلیمی که از کلام خدا داریم را، با انحرافات مدرن امروزه مقایسه خواهیم کرد. تمرکز من بر کتابی خواهد بود که بروس لاریمور Bruce Narramore و بیل کونتز Bill Counts منتشر کرده اند^(۸). این کتاب اغلب موضوعاتی که مورد سؤال مشاوران مسیحی قرار می گیرد را عنوان کرده. من صحبت از موضوعات اصلی آن خواهم کرد، افکار خود را خواهم گفت، و مقایسه و مغایرت آنها را با آنچه کلام می آموزد نشان خواهم داد. کتاب مورد نظر، نمونه ایست از آنچه امروزه در تعلیمات انجیلی در خصوص تقصیر و بخشش خدا رایج است را بیان می کند.

لازم است تفسیر، و کاری که می کند را عمیقاً کاوش نمایم چون رابطه نزدیکی با بخشش دارد. این دو را نمی توان بدون آنکه خطائی صورت بگیرد از هم جدا کرد. بخشش، وجود تقصیر را همراه دارد؛ باید تقصیری بوده باشد تا بخشش در کار باشد. تقصیر نیز جرمی است نسبت به خدا و نسبت به انسان. تمام کلماتی که برای بخشش بکار برده شده (بطوری که قبلاً در قسمت لغت نامه ملاحظه کردیم)، مربوط به برداشت بار تقصیر انسان، لغو دینی که به حساب او وارد شده، و برداشت آنچه علیه او بوده، می باشند. بروس لارامور و بیل کونتز (از این پس ب/ب) راجع به موضوع مهمی صحبت کرده اند، ولی متأسفانه ما را به راهی برای آزادی از وجود تقصیر می برند که هرچند معتقدند کتاب مقدسی است، اما نیست.

مقصود از تقصیر چیست؟ ب/ب می گوید تقصیر احساسی است که هیچ فایده ای ندارد. این برای کسانی که کتاب مقدسشان را خوانده اند، تعجب آور است. کلام خدا به مراتب صحبت از آنچه همه ما تجربه کرده ایم - یعنی خدا ما را چنان ساخته که تقصیر را احساس کنیم، کرده است. به آن معنی که آگاه بشویم از آنکه خلافتی را مرتکب شده ایم و در نتیجه آن، احساس بدی را دریافت کرده ایم. وجدان ما (ظرفیت خود بینی و قضاوت از خود - که ما را محکوم می کند و به سوی توبه می آورد) در چنین مواقعی احساسات بدی را ایجاد می سازد تا هشدار باشد از آنکه چیزی درست نیست و باید به آن رسیدگی شود. این اساس و برداشت سنتی مسیحیان است از کل تعلیم کلام خدا: احساس تقصیر، هشدار است که انسان را روی به توبه می آورد (دیدگاه مثبت آن). دیدگاه دیگری نیز هست که تقصیر دائمی است که خود را بهتر جلوه می دهد.

ب/ب می گوید خیر اینطور نیست. ایشان می خواهند چنین افکاری را با آنچه خود می گویند برابر با کلام است، تعویض نمایند. آنها صحبت از مردمی می کنند که در راه سنتی کلام خدا، "تفسیر بازی" می کنند. می گویند چون احساس تقصیر بوجود آمده (که بکلی آن را مردود می شمارند)، مسیحیان دست به کار هائی (که بنظرشان درست نیست) می زنند، مانند "اطاعت بی چون و چرا از کلام خدا" و "اعتراف" و "درخواست

بخشش از خدا!“ می گویند این کار ها ”بسیار مشکل“^(۹) است، و (به هر صورت) بسیاری تنها برای گریز از احساس بد، اعتراف می کنند^(۱۰). سپس ب/ب می گویند اکثر این چیز ها ما را به یک ”نتیجه جامع“ می رسانند - یعنی ”احساس تقصیر کار نمی کند“ و ”عملی نیست“. اما این ”نتیجه جامعشان“، حمله به ساختمانی است که خدا در انسان ساخته، و رابطه ایست که خدا با انسان دارد (اگر برداشت ما از کلام صحیح بوده باشد). گفتن آنکه حس تقصیر ”شکست کاملی“ است (بطوری که در صفحه ۳۳ آمده)، مسلماً انحراف بزرگی را اعلام کرده، و به ما می خواهد اطمینان بدهند که برداشت ما ”اشتباه بزرگ و خطرناکی“ را در میان دارد. این دقیقاً حذف ب/ب می باشد: می خواهند برداشت تازه خودشان از کلام را جایگزین برداشت ما بکنند! حال چه باید گفت؟

ابتدا، اگر ب/ب حرفشان درست باشد، خدا ما را ناقص آفرید. ”بخشش و اعتراف به گناه“ در برداشت این دو بیهوده است. این کلمات که در کلام خدا آمده برایشان تنها کلماتی بیش نیستند، خالی از محتوا، که در آنها معنی عجیبی را وارد ساخته اند (چون تنها روح القدس است که کلام را باز می کند). کلمات بدرستی برداشت نشده و تعبیر غلطی را بدست آورده اند؛ روانشناسی وارد صحنه تفسیر کلام خدا شد.

همیشه لازم به پرسش است، آیا برداشت نویسنده از کلماتی که خدا بکار برده، علمی و جامع هست، یا از جای دیگری برخاسته است. آیا جملات کلام آنگونه که نویسنده های کلام خدا بکار برده اند، مورد استفاده قرار گرفته، یا شکلی که نویسنده کتاب بعنوان ”تفسیری نو“ ارائه داده را بخود گرفته است. مکتب ”خود بینی و خود محوری“ را ما قبلاً در فروید Freud و در نارامور Narramore دیده ایم و حواسمان باید باشد که مبادا روزنه ای برای افکار خودخواهانه دنیوی در کلیسا نفوذ کند.

البته بعضی اشخاص احساس تقصیر نمی کنند. خدا خود در کلامش نوشته که احساس تقصیر همیشه (یا حتی غالباً) انسان را به توبه نمی کشاند. ولی این دلیل نمی شود که آن اشتباه یا بی اثر است. چون اغلب مردم راهی عریض و دروازه ای فراخ (که به هلاکت منتهی می شود) را انتخاب کرده اند، می خواهید بگوئید نجات خدا بی اثر است؟ انبیای خدا از قدیم فریاد بار آورده بودند تا مردم گناه خود را تشخیص دهند و تقصیرشان را بگردن بگیرند، اما اکثراً ترتیب اثر ندادند. این دلیل نمی باشد که تقصیر بخاطر گناه بی فایده است. دلیل اینجا است که مردم دل خود را سخت کرد اند، حتی با وجود احساسات مخربی که بر درونشان ایجاد می شود. علاوه بر این، گفتن آنکه حس تقصیر ”کاملاً بی فایده“ است، بدور از حقیقت است. کلام خدا شواهد انبوهی از خلاف آن را ارائه داده. چنین زبانی نه تنها یورش کاملی است بر برداشت کلام خدا، بلکه عمل خدا را نیز بی ارزش می شمارد. در طول تاریخ، خدا از این طریق عمل کرده، و معمولاً موفق نیز بوده.

می گویند خدا در آفرینش حس تقصیر را به انسان نداد، و تقصیر تنها از طریق آموزشی که والدین به فرزندانشان داده اند (یا جامعه) به آنها رسید. خوب، این دقیقاً عکس آنچه ما از ”آدم“ شناخته ایم می باشد، که فرار کرد، سرپوش گذاشت، تقصیر را بگردن دیگری انداخت، و همه اینها بخاطر آن بود که تقصیر کار شده بود. ضمناً والدین ”آدم“ کجا بودند؟ آدم پدر و مادری نداشت. مگر آنکه بگوئید - خدا طبق برنامه خود، آدم را آفرید و احکامی را برای زندگی او فراهم ساخت، و هشدار و جریمه های نافرمانی را نیز به او داد. آن وقت کاملاً حق با شما است. به هر صورت، منشا تقصیر از شیطان بود، نه والدین. وقتی خدا از او می پرسد، ”که تو را گفت که عریانی؟“ اشاره به جرمی است که آدم مرتکب به آن شده بود. تقصیر بر وجدان آدم سرایت کرده بود (وجدان - ظرفیت خود بینی و قضاوت از خود که از آفرینش در انسان است). تا زمانی که آدم گناه نکرده بود، همزیستی مثبت و نیکویی را خدا برایش فراهم ساخته بود. اما حال با وجود گناه، وجدانش او را محکوم کرده بود و احساس ناگواری را که ما به آن تقصیر می گوئیم، برایش بار آورده بود (بار گناه). نتیجتاً، حتی اگر اکثر گناه کاران دنیا بگویند حس گناهشان آنها را مجاب به ایمان آوردن نمی کند برداشت ناصحیحی را دارند و تقصیر بدست آمده آن را ”بیهوده“ می کنند.

رومیان ۳

۴: به هیچ روی! حتی اگر همه انسانها دروغگو باشند،
خدا راستگو است!

چنانکه نوشته شده است

«از این رو، چون سخن می گویی، برحقی،

و چون دآوری می کنی، غالب می آیی».

قواعد را نمی توان بر حسب آنکه چند نفر طرفدار آن هستند بنا کرد. ما رای نمی گیریم چه خوب است و چه نیست - خدا بما می گوید. "حس تقصیر" در کسی که خدا را شناخته کاری را انجام می رساند؛ حال ببینیم کلام خدا راجع به این بحث چه می گوید. مزمور ۵۱ برداشت سنتی را ارزه می کند:

مزمور ۵۱

۱: خدایا، بر حسب محبت خود مرا فیض عطا فرما!

بر حسب بخشش بیکران خویش

نافرمانیهایم را محو ساز.

این مزموری است توبه کار. پس از آنکه داوود به اوریا و بتشیا گناه ورزید، و ناتان گناهش را با برخورد نوتتیک (مشاوره مسیحی) فاش نمود (دوم سموئیل ۱۰ تا ۱۲)، داوود این مزمور را سرایت نمود. در آن از بدبختی که سراغش آمده بود سخن گفت و از ناپشیمانی که او را از اعتراف به گناه (سرپیچی از خدا) بدور نگاه داشته بود. این مزمور کلاً وضع زندگی شخصی را فاش کرده که بخاطر حس تقصیر از گناه، رنج می برد. این بود که او را برای درد دل کردن (اعتراف) به ناتان، آماده کرده بود. در آیه ۳ می خوانیم:

مزمور ۵۱

۳: زیرا من از نافرمانیهای خویش آگاهم

و گناهم همیشه در نظر من است.

می گوید گریزی از این دام برای خود ندارم، مرا دارد حلاک می کند. شب و روز بر چشمانم حاضر می گردد. حال توجه به آیه ۴ بکنید:

مزمور ۵۱

۴: به تو، آری تنها به تو، گناه ورزیده ام

و آنچه را که در نظرت بد است به عمل آورده ام.

و چون دآوری می کنی، بی عیبی!

آیا اینجا خدا را می بینید که به داوود لبخند می زند، بدون آنکه دآوری در کار صورت گرفته است؟ آیا خدا قبل از آنکه اعتراف به گناه کند، پذیرای او بود؟ آیا خدا قضاوت نمی کند؟ اتفاقاً همین است که ب/ب از مردم می خواهند باور بدارند (بطوری که بعداً در کتابشان می گویند). حتی بینش کمی از آنچه نوشته شده نشان می دهد که خدا داوود را بخاطر گناه (آنچه بر سرش آمده بود) قضاوت بد کرده بود. بنظرش می رسد جرمی که بر علیه خدا و خود مرتکب شده بود برایش آشکار شده بود. شیطان مجازات و ناکامی زیادی بر او وارد کرده بود. خدا داوود را قضاوت کرده و او را گناه کار شناسائی کرد، و در ادامه چون داوود قضاوت خدا

را قبول کرده آن را ”بی عیب“ شناسائی کرد، بخشش از آن او گشت. کدام حرفشان صحیح است؟ داوود یا ب/ب؟ حال توجه به آیه ۸ و ۱۲ بکنید:

مزمور ۵۱

۸: شادی و سرور را به من بشنوان،
بگذار استخوانهایی که کوبیده ای به وجد آید.
۱۲: شادی نجات خود را به من بازده،
و به روحی راغب حمایتم فرما.

واضح است که داوود می دانست خدا رویش را از او گردانیده (و داوود به شیطان روی آورده) و در نتیجه زندگی او دچار بدبختی شده. این نتیجه تربیت ناصحیح والدین نبود. جرم او (زندگی جهنمی) نسبت به خدا بود (که باعث شده بود روی خدا از او برداشته شود) و باعث شده بود شیطان استخوان های او را می کوبانید (مثالی که درد و ناکامی انسان را نشان می دهد. کمتر دردی هست که بقدر درد استخوان کوبیده، آزار برساند). این بنظر می رسد چیزی حتی بیش از آنچه ب/ب می خواهند (”درد سازنده“) را بار آورده بود (بعداً به آن رجوع خواهیم کرد).

مزمور ۵۱

۱۷: قربانیهای پسندیده خدا روح شکسته است؛
خدایا، دل شکسته و توبه کار را خوار نخواهی شمرد.

خدا روح و دل شکسته داوود را می خواست ببیند و بشنود. اگر به راستی دوری از خدا را بد چشیده بود، آنرا می خواست بداند. دوری از خدا او را بر چنگال دشمن روانه ساخته بود. خدا می خواست با چشیدن ننگ زندگی گناه آلود، گناه را ترک کند و داوود را بسوی خود باز گرداند. او نمی خواست انسان حلاک شود (بلکه نجات یابد). قیام و شورش علیه خدا انسان را به شیطان واگذار می کند. آنوقت، شیطان از غرور و خودخواهی که در اوست (از صفات اوست)، استفاده می کند تا انسان را پاییند خود نماید. کیست که دل انسان را می شکند؟ شیطان. چگونه است که داوود دوباره روی خدا را دید؟ ”دل شکسته و توبه کار“ بود که باعث شد گناه خود را ببیند و از خدا بخواهد به او رحم کند. توبه از گناه، و پناه به خدا بود که دروازه را به روی خدا باز کرد و از چنگال شیطان نجات یافت. خدا از همان ابتدا، خودش و شیطان (دو قطب و مکتب مخالف با هم) را به انسان معرفی کرده بود. اشکال اینجا است که داوود گول شیطان را خورده بود و زندگیش طعمه شیطان شده بود. ولی خدا نمی خواهد انسانی که خود آفریده حلاک شود:

اشعیا ۵۷

۱۵: زیرا آن که رفیع و بلند مرتبه است،
آنکه در ابدیت ساکن است و قدوس نامیده می شود،
چنین می گوید: «من در مکان رفیع و مقدس ساکنم،
و نیز، با آن که روح توبه کار و افتاده دارد؛
تا روح افتادگان را احیا کنم،
و دل توبه کاران را زنده سازم(۱۱).

خدا دل شکسته (از جانب شیطان) و توبه کار را می پذیرد. ب/ب می گویند به این خاطر است که خدا نمی خواهد انسان احساس بدی را داشته باشد. می گویند وقتی به خدا گناه کردید، نیاز ندارد احساس بدی را داشته باشید! می گویند بجای این، شاد باشید از آنچه خدا از طریق عیسی در زندگی شما انجام داده. هیچ نشانه ای از درد و رنج لازم نیست و نباید باشد! واضح است که داوود و ب/ب نظرشان کاملاً متفاوت است. اما مزمور ۵۱ بما می گوید خدا "روح شکسته" و "دل شکسته و توبه کار" را می خواهد برداشت کند (ببیند و بشنود - اعتراف و بخشودگی) تا روزنه ای را برای روح القدس فراهم سازد. مزمور ۳۸ این مورد را به لحن سنگینتری نیز عنوان کرده است. من دیگر (بخاطر صرف وقت) این مزمور را باز گوی نخواهم کرد.

یقین دارم که نشانی از آنکه خدا قضاوتی را انجام نداد و داوود را با گناهش پذیرفت، در مزمور یافت نمی شود. بجای آن، ما از رنج و عضابی که ناشی از گناه به خدا ایجاد شده خبردار می شویم. بعضی اشخاص این رنج و عذاب را جزای خدا "یا غضب الهی" می شمارند. اگر غضب و جزائی در کار باشد از شیطان است نه از خدا. درست است که غضب و اندوه فراوانی بر زندگی داوود وارد شده بود. ولی کیست که او را به گناه کشاند (و باعث غضب و جزا شده بود)؟ مگر داوود نبود که گناه کرد. خدا او را نجات داد، نه آنکه غضب الهی را بر او وارد ساخت. غضب را شاید بتوان گفت الهی است ولی از خدا نیست. هیچ تاریکی در خدا نیست. چون خدا انسان و شیطان، هر دو را آفرید، دلیل نمی باشد صفات یکی مربوط بر دیگری نیز می گردد. شیطان قبلاً فرشته خدا بود، اما ملکوت خدا را ترک کرد و از جلال خدا به زمین افتاد. به این دلیل است که خدا به آدم هشدار داد و نتیجه نافرمانی را نیز برایش آشکار کرد. صفات نیک خدا را نمی توان شامل صفات شر شیطان کرد. غضب تنها از شیطان است. خدا انسان را از غضب شیطان نجات می دهد. می پرسند پس چرا کلام خدا صحبت از غضب خدا کرده؟ آیا خطائی در کلام خدا دیده شده؟ خیر، هیچ خطائی در کلام خدا یافت نمی شود. مسئله برداشت از کلام است، که امروزه روح القدس با رشد فرزندان خود می خواهد کامل کند. روح القدس است که در ما پیروان مکتب انجیل عیسی مسیح، حقیقت را برای ما فاش کرده و می کند. عهد قدیم ظاهر قضیه را می دید، چون حکمت لازم را هنوز بدست نیاورده بود. اما برداشت عهد قدیم پایه ای بود برای عهد جدید. همه در حال رشد در خدائیم، از عهد قدیم گرفته تا عهد جدید. آنچه در قدیم ختنه جسم بود، در عهد جدید تبدیل به ختنه دل گردید. و اگر برگردیم به مطالعه تقصیر، در نهایت پس از همه چیز، در آیه ۲۱ نتیجه می گیریم که،

مزمور ۳۸

۲۱: خداوند، ترکم مکن؛

ای خدای من، از من دور مباش.

داوود خدا را گم کرده بود و او را نمی دید ("ای خدای من، از من دور مباش"). گناهش به آنکه در وجودش قبلاً بوده ظلم کرده بود. چاره اش را در خدا دید. زندگی مقدس را می شناخت و دلریش آن شده بود. و خدای پر از فیض و بخشش، رویش را به او گردانید و دوباره زنده شد. آن عذاب (غضب) دوری از خدا بود که روح توبه کار را بر او وارد نمود (راه برگشت به خدا) و او را نجات داد.

ب/ب سعی می کند آنچه لقب "تقصیر روانی" شمرده اند را با لقب "تقصیر روحانی" (مجرم بودن) جدا سازند. اولی را جنبه عملی ("واقع بینانه") خوانده اند، و دومی را جنبه ذهنی (یا فکری) (صفحه ۳۴). این فرق بسیار تمیز و مناسبی را برایشان فراهم ساخته. گناه کار را با گناهش جدا ساخته اند. البته اینجا بخاطر اتکا به حقیقت می توان گفت آنچه نوشته شده (وارد ذهن شده) با آنچه اجرا می شود فرق دارد. آنچه وارد ذهن می شود همیشه به عمل تبدیل نمی گردد. اما اگر وجدان شخصی بقدری داغیده شده که به خود می

پیچد و همه روزه ماتم زده می گردد (مزمور ۳۸: ۶)، چگونه است که این فرق را نادیده گرفته و نسبت به آن عمل نیز نکرده باشد. چطور ممکن است یک ایماندار واقعی، که تنها می خواهد خدا را خوشنود سازد، گنااهش را واقعبینانه برداشت بکند، اما به شکلی بر درونش اثری نگذارد،

مزمور ۱۸

۳۸: چنان بر زمینشان می کوبم که یارای برخاستنشان نباشد،
و زیر پاهایم فرو می افتند.

۳۹: تو کمر مرا برای جنگ به قوت بسته ای،

و آنان را که به ضد من برخیزند زیر پاهایم می افکنی.

۴۰: گردنهای دشمنانم را تسلیم من کرده ای

و نفرت کنندگانم را هلاک می سازم.

منظور اینست که باید حواسمان باشد که این افراد در نام مسیح، گناه را در خود پنهان می کنند و به این خاطر است که می گویند، ”خدا تمام درد و رنج های ما را بر صلیب کشید تا ما دیگر درد و رنج نکشیم“. بخشش پدر را قبول دارند، اما بخشش عیسی را نه چندان. میل دارند در همان بخشش پدر بمانند. و تا زمانی که مرتکب گناهی نشده اند، کیست جز خدا که بتواند مجابشان سازد. مکتب خطرناکی است. اگر در مشاوره مسیحی نفوذ کند، صدمه زیادی وارد خواهد ساخت. خوشبختانه، بنظر نمی رسد طرفداران زیادی را بدست آورده باشد.

ب/ب، چیزی که خود آن را ”پشیمانی سازنده“ نامیده اند (که از دوم قرننیا ۷: ۸ تا ۱۰ گرفته اند) و معتقدند وجود دارد، می گویند شامل ”احساس محکومیت“ نیست. دوباره صحبت از ”احساس“ می کنند چون نمی دانند که این احساس ”محکومیت“ که صحبت از آن می کنند، نتیجه زندگی گناه کاری است که تا بحال داشته اند، و احساس ”سازنده“، سازندگیش (بهشتی) در خداست.

پولس در نامه دومش به قرننیا صحبت از فرقی می کند که میان دو نوع اندوه وجود دارد: اندوه دنیوی و اندوه روحانی:

دوم قرننیا ۷

۱۰: چون اندوهی که برای خدا باشد،

موجب توبه می شود،

که به نجات می انجامد و پشیمانی ندارد.

اما اندوهی که برای دنیاست،

مرگ بار می آورد.

کلمه لوپ lupe که در بعضی مواقع ”پشیمانی/اندوه“ نیز ترجمه شده، کلمه شاخصی است برای درد. نامه پولس به حدی دردناک بود که نزدیک بود از فرستادن آن پشیمان شود (اینجا نیز بنظر نمی آید برداشتی که از گناه کرده بود تنها ”ذهنی“ بود). اما حال بخاطر نتیجه ای که بدست آورده بود (خدا از درد ایجاد شده از گناه استفاده کرد تا به توبه بی انجامد) از کارش خوشبین بود.

دوم قرننتیان ۷

۱۱: ببینید اندوهی که برای خدا بود

چه ثمراتی در شما پدید آورده است.

چه شور و شوقی، چه اشتیاقی به اثبات بی گناهی‌تان،

چه نارضائی و احساس خطری، چه دلتنگی، غیرت و مجازاتی.

شما از هر حیث ثابت کردید که در آن قضیه بی تقصیر بوده اید.

این درد/اندوه بقدری زیاد بود که چنین نتیجه ای را بار آورده بود (دردی که برای آن کسانی که مناسب آنها بود(۱۲) مانند "احساس خطر، نارضایتی، اندوه و مجازات خود" (آیه ۱۰، ۱۱). آنچه تعریف از آن شده نشانه عکس العملی ملایم و فکری، همراه با کمی اندوه نبود، که "نتیجه سازنده" را بار آورد. بعکس، عکس العملی عصبی بود چون با وجود نیاز تعلیم و انضباط را می دید، نمی خواست آن ها را دلسرد و مایوس کند. فرق میان دو مقدار اندوه (کم و زیاد) نبود(۱۳)، بلکه میان دو نوع اندوهی بود (با منشأ و نتیجه مختلف) که هر دو شامل درد و رنج زیادی بودند. اندوهی که از دنیا بود ("چه نارضائی و احساس خطری، چه دلتنگی، غیرت و مجازاتی")، از گناهی بود که ایجاد شده بود، و درد و پشیمانی را بار آورده بود. آنچه از خدا بود، نتیجه مثبتی را داشت که هیچ درد و رنج و پشیمانی در آن نبود ("چه شور و شوقی، چه اشتیاقی به اثبات بی گناهی‌تان"). مسئله این نبود که ترس و نگرانی وجود نداشت (این دو بخاطر دلایل مختلفی ایجاد می گردند)، بلکه چرا این تجربه تلخ بوجود آمده بود. اندوه دنیوی و اندوه روحانی هر دو تجربه تلخی می باشند، ولی اندوه روحانی روی به توبه دارد. نتیجتاً، اندوهی که بخاطر خطایای انجام شده بوجود می آید، انسان را روی به توبه می آورد. جالب است که در کتاب ب/ب، هر جا که صحبت از تقصیر شده، اشاره ای از توبه نشده، و این مکتب آنها را روشن می سازد. جایی برای توبه کتاب مقدسی نیست، و به این خاطر است که صحبتی از آن نمی باشد. توبه کتاب مقدسی همیشه شامل محکومیت خود (قضاوت از خود) می باشد. پولس می گوید، این اندوهی که از خدا بود، منتهی به توبه گردید (البته منظور "از خدا بود" یعنی "آشنائی قبلی خدا را به یاد آورده بود" و باعث اندوه گشته بود). اگر در بستر دشمن ساکن هستیم، باید بتوانیم بگوئیم چرا می خواهیم پناهنده خدا گردیم. خدا نمی خواهد خود را گول بزنیم.

ب/ب فاتحانه می گوید، "کتاب مقدس هیچ گاه نمی گوید که باید احساس تقصیر روانی را داشته باشیم" (صفحه ۳۶). جالب اینجا است که حرفشان درست است (کتاب مقدس نمی خواهد هیچ نوع تقصیری وجود داشته باشد، چه روانی چه نوع دیگر)، ولی نا درست است بخاطر آن که کلام خدا از چنین کلماتی استفاده نکرده و به هر صورت مسئله کماکان بجای خود باقی است (حل نشده). کتاب مقدس همه جا تاکید بر آن می کند که مسیحیانی که گناه می کنند باید آگاه (متوجه) به آن بگردند، و به یاد داشته باشند که توبه دریچه باز خدا است به زندگی بهشتی، و خدا را خوش نمی آید که قدم در راه او بر نمی دارند. احساس درد و رنج پشیمانی از گناه (آزار وجدان)، همیشه برای انسان بوده (و هست)، که به توبه سرانجام گرفته (فرق زندگی بهشتی و زندگی جهنمی دیده شده و غیرت شخص برانگیخته شده) و نشاط زندگی را برگردانده است (احساسات خوب - آنچه ب/ب می خواهند). شاید یعقوب آن را بهتر گفته باشد:

یعقوب ۴

۹: به حال زار بیفتید و ندبه و زاری کنید.

خنده شما به ماتم، و شادی شما به اندوه بدل گردد.

۱۰: در حضور خدا فروتن شوید تا شما را سرافراز کند.

البته خدا نمی خواهد ما احساس بدی داشته باشیم و در آن شکی نیست. او ما را برای احساسات بد نیافرید. یعقوب می گوید خدا می خواهد از گناه چشم بپوشد تا روی خدا بر شما باز گردد. وقتی احساسات بد (بخاطر آنچه در زندگی است) سراغ انسان می آید، دلیل نیست که خدا آن را فراهم ساخته، شیطان است (یعنی حاکم فعلی زندگی) که فراهم ساخته. اما خدا است که می خواهد حاکم زندگی فرزنداناش باشد (خالق)، نه مخلوقی (جبرائیل) که قبلاً از خدا بود و از جلال افتاد (شیطان). این دیوار (سد معبر) که میان شیطان و خدا بنا شده تنها از طریق توبه کتاب مقدسی برداشته می شود.

ب/ب می گوید آن "احساس بدی" که از "من شکست خوردم و باید بهتر از این عمل می کردم" سرچشمه می گیرد، نفعی ندارد (صفحه ۳۴). به عبارت دیگر، توبه "ایماندار" (که اساس توبه، اعتراف به آنکه به خدا گناه شده، و لازم است به جانب او برگشت) نفعی ندارد (یا لازم نیست). پس باید پرسید، آیا عیسی مسیح اشتباه کرد در نامه ها به هفت کلیسایش، از آنها خواست که توبه کنند؟ از کلیسایش می خواست توبه کنند.

مکاشفه ۲

۴: اما این ایراد را بر تو دارم

که محبت نخستین خود را فرو گذاشته ای.

وقتی ایماندار گناه می کند، "محبت نخستین" خود را از دست می دهد. مسیح به کلیسای افسس چنین می گوید، "اما این ایراد را بر تو دارم" (جمله ای که در سرتاسر نامه ها استفاده شده). و بطوری که قبلاً دیدیم، وقتی چیزی یا موضوعی را بر خلاف کسی می شماریم، او را مجرم می شناسیم.

ب/ب می گوید خیر، هیچ دیواری (یا سد معبری) از جانب خدا ساخته نشده است. با این حال بار ها از طریق همین نامه ها، می بینیم که این دیوار (یا سد معبر) را عیسی بنا ساخته. یکی از این دو هتماً در اشتباهند! آنچه دیوار را بر می دارد (آنچه خدا بنا ساخت) این نیست که سعی کنیم احساس بد را از خود دور کنیم و خدا را شکر کنیم که همه چیز خوب است (یا فکر کنیم خواست خدا بخودی خود و بدون دخالت ما در زندگی انجام خواهد گرفت). خیر، خدا می خواهد توبه از گناه انجام بگیرد،

مکاشفه ۲

۵: به یاد آر که از کجا سقوط کرده ای.

پس توبه کن

و اعمالی را به جا آور که در آغاز به جا می آوردی.

چه اگر توبه نکنی،

خود خواهیم آمد و چراغدانان را از آنجا که هست بر می گیریم.

از جانب دیگر ب/ب می گوید خدا نمی خواهد احساس جرم/تقصیری را بخاطر گناه داشته باشیم. می گویند خدا ما را از طریق "برداشت بد از خود" و یا "ترس از آنکه دوری خدا باعث بدبختی خواهد شد" ما را به توبه نمی کشاند! می گویند خودمان باید خودمان را اصلاح کنیم. کسی نیست که به ایشان بگوید این کار غیر ممکن است. اگر ممکن بود، تابحال اجرا شده بود. حال توجه به آیاتی بکنید که مربوط به ایماندارانی است که گناه می کنند:

۱. مکاشفه ۲

۲۰: اما این ایراد را بر تو دارم که بر آن زن ایزابل نام که خود را نبیه می خواند، آسان می گیری. هم او که با تعلیم خود بندگان مرا می فریبد تا دست به بی عفتی بیالایند و از خوراک تقدیمی به بتها بخورند.

۲۱: به او مهلت داده ام تا از هرزگی توبه کند، اما به توبه تمایل ندارد.

۲۲: پس او را به بستر رنجوری خواهم افکند و آنان را که با او زنا می کنند به رنجی عظیم گرفتار خواهم کرد، مگر اینکه از رفتن به راههای او توبه کنند.

آیه ۲۲ می فرماید "پس او را به بستر رنجوری خواهم افکند". ابتدا بنظر می رسد که خدا فرزندش را به بستر رنجوری گرفتار خواهد کرد. ولی از آنجا که می دانیم، هیچ تاریکی در خدا نیست، نتیجه می گیریم که خدا رویش را برگردانده، چون فرزند گم شده طعمه شیطان شده.

هشدار است که دوری از خدا، زیستن با شیطان است و موجب "بستر رنجوری" می گردد.

"به بستر رنجوری خواهم افکند" ممکن است باعث برداشت اشتباهی گردد. برداشتی که ما از خدا داریم از عهد قدیم آغاز شد. این برداشت نیز از آن زمان تا بحال در حال رشد است. در آغاز (عهد قدیم)، همه چیز را از خدا می دانستند، چون همه چیز را خدا نشان داده بود. زندگی، مرگ، آدم، حوا، شیطان، همه را از خدا می شناختند و در نتیجه، خصوصیات همه را از خدا می دانستند. بعنوان مثال، غضبی که در شیطان است را از خدا می دانستند. اما زمانی که روح القدس بارید، محتوای کلام آشکار گردید (عهد جدید). حال می بینیم چه از خداست و چه از شیطان.

۲. مکاشفه ۳

۲: بیدار شو و آنچه را بازمانده و در آستانه مرگ است، استوار گردان!

چرا که اعمال تو را نزد خدایم کامل نیافتم.

۳: پس آنچه یافته و شنیده ای، به یاد آر؛ آن را نگاه دار و توبه کن.

اگر بیدار نشوی، دزدانه به سراغت خواهم آمد و تو آن ساعت را به سراغت می آیم، نخواهی دانست"

ب/ب می گوید خدا نمی خواهد بخود اعتراف کنی "شکست خورده ام" (نفوذ منفی دارد). اما در عوض عیسی به "ایمانداران سارديس" می گوید، "بیدار شو و آنچه را بازمانده و در آستانه مرگ است، استوار گردان! چرا که اعمال تو را نزد خدایم کامل نیافتم". می گوید به آنچه در زندگی پیش آمده توجه کن، بین چه بر سرت آورده، و "آنچه را بازمانده" یعنی شناخت خدا، که "در آستانه مرگ است استوار گردان".

هشدار می دهد که به سوی جهنم سوق داده شده ای. ولی خدا نیست که او را به جهنم می فرستد (خدا انسان را نجات می دهد). گناه است که او را به جهنم می فرستد. خدا گناه را در باغ عدن (بهشت) بیرون کرد و دروازه آتشین را محکم بست تا شیطان نفوذ نکند،

پیدایش ۳

۲۴: پس آدم را بیرون راند،
و در جانب شرقی باغ عدن
کروبیان را قرار داد
و شمشیری آتشبار را که به هر سو می گشت،
تا راه درخت حیات را نگاهبانی کند.

توجه به شمشیر آتشبار نیز بکنید، چون هر که بخواد عبور کند، باید از آتش بگذرد. اگر بخواد به جانب خدا برگردد، باید از آتش بگذرد و ناخالصی هایش (اثرات بازمانده مرگ) سوخته شده از میان برداشته شوند.

چرا؟ چون خدا از گناه متنفر است، و نسبت به وجود آن همیشه هشدار داده است. ولی اگر گناهکاری توبه نکند و به جهنم برود، تقصیر خدا نیست. خدا صحبت از جهنم می کند تا بیداری را ایجاد سازد، نه آنکه مخلوق خود را به جهنم واصل نماید. مسائل و مشکلات زندگی می باشند، همراه با فرسودگی جسم، که زندگی را جهنمی می سازند و به مرگ ابدی ختم می گردد. جهنم را خدا نساخت، شیطان ساخت. عیسی مسیح در آیه ۳ می گوید "پس آنچه یافتی و شنیده ای، را به یاد آر، آن را نگاه دار و توبه کن". "آنچه یافتی" نجات است، و آنچه شنیده ای که از خدا است را می گوید "به یاد آر" تا توبه کرده به سوی بهشت برگشت نمائی.

اگر عیسی مسیح اینجا شکستی را عنوان نکرده، پس چه کار کرده؟ هیچ کار نیکویی در کلیسا به کمال نرسیده بود. هر چه آغاز به آن شده بود، به اتمام نرسیده بود. خدا کامل است و مکتبی دارد که کامل است. آنچه خواست خداست، همیشه روی به کمال دارد. نا تمام نمی ماند. اگر خواست خدا نا تمام بماند، اشکالی در کار است. می گوید "اعمال تو را نزد خدایم کامل نیافتم". به عبارت دیگر، اعمال تو از خدا نیست و "در آستانه مرگ" می باشی. بیدار شو و گولی که از شیطان خوردی را ببین (معمولاً شیطان از تعلیم نا کامل علمی و عملی کلیسا استفاده می کند). خدا مرگ انسان را نمی خواهد، و مرگ کار خدا نیست. شیطان مرگ را برای انسان ساخت (از طریق سرپیچی از خدا). خدا انسان را از مرگ نجات می دهد. عیسی اینجا هشدار می دهد که شکستی تقریباً کامل (بدون توبه) در راه است (مرگ).

مکاشفه ۳

۳.

۱۶: اما چون ولرمی، نه گرم و نه سرد،
چیزی نمانده که تو را چون تُف از دهان بیرون بیندازم.
۱۷: می گویی: "دولتمندم؛ مال اندوخته ام و به چیزی محتاج نیستم."
و غافلی که تیره بخت و اسف انگیز و مستمند و کور و عریانی.

ب/ب می گوید لازم نیست قضاوت بدی (یا کمی) از خود بکنیم. اما عیسی می گوید "ولرمی" و حال را بهم می زنی، و "چیزی نمانده که تو را چون تُف از دهان بیرون بیندازم". این کلمات، خود نشانه اختلاف بزرگی بود که میان مذهب گرایان و عیسی مسیح وجود داشت (و وجود دارد).

اینجا که می گوید "چیزی نمانده که تو را چون تُف از دهان بیرون بیندازم" همان خشمی است که عیسی مسیح نسبت به مکتب (شرّ) یهودیان داشت. در متی ۲۳: ۲۷ عیسی می گوید "وای بر شما..." شکی نیست که عیسی نسبت به دزدان گله خود خشم می ورزید. اگر خواهر یا برادری از خانواده شما را دزدان اسیر خود کنند، شما نیز خشمگین خواهید شد. طبیعی است. حال ببینید دیگر چه می گوید، "می گویی: "دولتمندم؛ مال اندوخته ام و به چیزی محتاج نیستم" و می گوید "و قافلی که تیره بخت و اسف انگیز و مستمند و کور

و عریانی.“ اگر کلماتی وجود دارد که ارزش خود را پائین آورد، اینها هستند. این برداشت با برداشت خود گرایان و خود پسندان دنیا خیلی فرق می کند. مذهب است که فرق را ایجاد می کند. اطلاعاتی را دارند، ولی به آنچه دارند عمل نمی کنند. چرا؟ چون تنها نمی توانند عمل کنند و احتیاج به کمک دارند. روح القدس محزون شده، و به یک تکه نان و یک قطره آب رضایت می دهند و آلت دست دزدان نقاب دار (بردگی) شده اند.

متی ۶

۱۹: بر زمین گنج میندوزید،

جائی که بید و زنگ، زیان می رساند

و دزدان نقب می زنند و سرقت می کنند.

یکی از مضایف مهم کشیش کلیسا، مشاوره روحانی است. اما با تعلیم و تربیت مشاره مسیحی (www.nouthetic.org) خواهد توانست کمک بیشتر و بهتری را بجای آورد. کلام خدا در تمام زمینه های زندگی کار کرده و شواهد کافی در هر مورد زندگی هست. مسئله این است که کشیش باید بتواند یکایک اعضای کلیسا را در راه علمی و عملی کلام خدا هدایت کند، و به تنهایی نمی تواند انجام رساند. تعلیم مشاوره مسیحی از واجبات است چون هر دو جانب خواست خدا را حذف قرار می دهد،

اشعیا ۵۵

۸: خداوند می فرماید:

«افکار من افکار شما نیست،

و نه راههای من، راههای شما.

مکاشفه ۳

۴.

۱۹: من کسانی را توبیخ و تأدیب می کنم که دوستشان می دارم. پس به غیرت بیا و توبه کن.

اینجا به آخرین مرجع از هفت نامه عیسی مسیح به کلیسا ها رسیده ایم (البته مراجع دیگری هست، اما من لازم نمی دانم وقت بیشتری را صرف کنم)، و اینجا عیسی مسیح مقصود و راه روش خود را خلاصه و جامع ارزه می کند، می گوید منظورش از ”من کسانی را توبیخ و تأدیب می کنم که دوستشان می دارم. پس به غیرت بیا و توبه کن“ چیست.

توبه کتاب مقدس، توبه ایست مربوط به گناه خاصی (یا گناهای) است که در فکر یا رفتار شخص پدید آمده. با آنچه پیش آمده، و آنچه باعث آن شده، آشنا می گردد. اشکالی که خدا در زندگی ما نشان داده را نباید نادیده گرفت، چون همین اشکال ها است که پدر را از فرزندش دور می کند. زمانی که مسئله خود را شناخته و در دعا به آن اعتراف کند، آنوقت می تواند از خدا درخواست بخشش کند. این گونه است که خدا انسان را در حظورش می پذیرد و زندگی بهشتی خود را (عکس جهنمی) ارزه می دارد (یا پس می دهد). در ادامه می گوید این و تأدیب و توبیخ ها، جنبه دوستی عیسی مسیح (خیریت خدا) را نیز در مقابل دارند. توبه نام درب ورودی خدا است.

رومیان ۸

۲۸: می دانیم در حق آنان که خدا را دوست می دارند

و بر طبق اراده او فرا خوانده شده اند،

همه چیز ها باهم برای خیریت در کار است.

در آیه ۱۹، مسیح بعنوان شبان ارشد، از نجات یافتگان خود محافظت می کند. نمی خواهد از آنها دور بماند. حفاظت از خانواده روحانیش بقدری عمیق و وسیع است، که قبول نمی کند گناهی در دلی، مانع رابطه اش با ”دوستان“ او گردد. و در این راستا، بجای آنکه گناه را نادیده بگیرد، گناه را ”گناه“ شمرده، نه اشتباه. عیسی غرور را می شکند، و هشدار می دهد که ادامه کار گناه، بدبختی و هلاکت (و نهایتاً جهنم) را در بند دارد. دوباره اینجا باید توجه داشت که گناه نشانه زیستن در ملکوت شیطان است که ”توبیخ و تأدیب“ را در زندگی همراه دارد و به جهنم خاتمه می یابد. خدا زندگی بهشتی را به آنها عرضه کرده بود، ولی شیطان گول زده و زندگیشان (یا یکی از اعضا) را جهنمی ساخت. در این کلیسا گناه بود و دچار خصوصیات فاسد (جهنمی) شیطان شده بود. عیسی می گوید ”به غیرت بیا و توبه کن“ (بهشت را به یاد آور). یعنی لازم است توبه کنی تا از دام شیطان رها شده به ملکوت خدا بپیوندی. عیسی می گوید ایمانداران را ”دوستشان دارم“، نه آنکه من هستم که خصوصیات فاسد شیطان (”توبیخ و تأدیب“) را سراغشان فرستاده ام. بطوری که در اول یوحنا ۱: ۵ خواندیم، ”..... خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست“ و اول یوحنا ۴: ۸ می گوید، ”آنکه محبت نمی کند، خدا را نشناخته است، زیرا خدا محبت است“. هیچ آسیبی برای هیچ موجودی در بهشت خدا، نیست (حتی برای شیطان).

تا اینجا، نظر به مسائل عمده ای که ب/ب بوجود آورده اند کردیم. حال علاوه بر ”مکتب دور از تقصیر“، ببینیم چیست که ارائه می دهند؟ برداشتی که خدا بما داده را با چیست که می خواهند عوض کنند؟ با چیزی که خود می گویند ”ممکن است بنظر دور از واقعیت باشد“! (صفحه ۳۶). البته از لهاذ برداشت حقیقت، اگر منظورشان ”ممکن است بنظر دور“ از کلام خدا باشد، با ایشان باید کاملاً موافق باشیم. آنها مخالف مشاوره هستند چون می گویند بار جرم و محکومیت را دوش مردم می گذارد. بعکس، می گویند مکتبشان همان نام کتابشان ”آزادی بخشش“ می باشد، که از این طریق می خواهد مسیحیان را از ”احساس“ گناه آزاد کند.

چطور؟ ...

۱. می گویند بیاد آوریم مسیح برای ما چه کرده و آن باید برداشت بسیار خوشایندی بما بدهد. همین کافی است ما را از تجربیات گناه آلود و تقصیر آزاد نگاه بدارد. ولی آنچه احتیاج به آن داریم برداشت خوشایند از خود نیست، بلکه برداشت صحیح از خود است. آنوقت است که می توانیم به مسائل و مشکلاتمان رسیدگی کنیم. ما نمی توانیم با فکر به آنکه چقدر خوب و برجسته در مسیح هستیم، برداشت خوبی از خود داشته باشیم. البته درست است که خدا ما را مخلوقی نو و کامل شمرده است؛ و این بسیار مهم است. همچنین مهم این است هر مسیحی بداند که از نظر خدا او کامل است. ولی ما زیر خون عیسی مسیح هستیم و هنوز مانده که خود را کامل ببینیم. پارسائی (آنگونه که در مسیح هستیم) را نباید با پاکسازی (آنگونه که در مسیح ساخته می شویم) اشتباه کنیم. آنگونه که در مسیح هستیم نمی گوید می توانیم تقصیر وارد شده در زندگیمان را انکار کنیم، یا احساس بدی از آن نداشته باشیم. در حقیقت، هر چه زودتر این احساس به دست بدهد (هشدار) بهتر. چون زودتر می توانیم از آن خلاص بشویم. لزومی ندارد شکست خورده بمانیم. پولس در افسسیان ۴ و کولسیان ۳ دائماً می گوید حال که چیزی از مسیح دریافت کرده ایم، می دانیم که می توانیم مثل او باشیم. منطق او می گوید: آنگونه درون خود باشید که هم اکنون در مسیح هستید. شما به آن اندازه ای که عیسی مسیح برای شما فراهم کرده دسترسی دارید؛ موقعیت شما به اندازه مقامی که دارید باید برسد. نتیجتاً بحث آنکه پارسائی با پاکسازی یکی می باشند، رد می گردد.

۲. در ادامه ب/ب می گوید، ”ما ارزشمندیم چون مسیح نهایت بها را پرداخت تا ما با خدا مصاحبت داشته باشیم“ (صفحه ۴۹). می گوئید به این خاطر بود که مسیح جان خود را داد؟ یا به خاطر آنکه بقدری برایش ارزش داشتیم که توانائی از دست دادن ما را نداشت؟ خیر! هیچ چیزی در ما که ضعیف (بدون قدرت)، گناه کار (فرمان شکن) و دشمن (که با او مخالفت می کردیم) نبود که ما را ارزنده کند. نجات ما کاملاً بخاطر فیض خدا است. ما حق چیزی جز عکس آن را نداشتیم. آنچه ما را ارزنده کرده مرگ عیسی است؛ ب/ب الاغ را پشت گاری گذارده است! آنچه خدا بار ها به اسرائیل گفت این بود که من تو را بخاطر آنکه بهتر از دیگری هستی انتخاب نکردم. ب/ب فکر می کند همه انسان ها مروارید های گم شده ای هستند، که مسیح آزاد کرد. آنچه می گویند کماکان برداشت فریسی است.

۳. مکتب نادرست دیگرشان این است، که نهایت خوبی از خدا سرچشمه نمی گیرد (صفحه ۵۲). بعضی نیز تعلیم می دهند که همه خوبی ها از خدا سرچشمه می گیرد و از ما هیچ. ب/ب در این رابطه می گویند، ما کار های بسیار خوبی را کرده ایم. و می پرسند بگوئید، ”در چه مقطع زمانی خدا کنار می رود و ما آغاز به کار (حیات جدید) می کنیم؟“ (در اینجا فرق روحانیت و روانشناسی را مشاهده می کنیم). می گوئیم عزیزان، خدا جائی نمی رود! هر آنچه نیکویی از ما سر می زند از خدا سرچشمه می گیرد. ما با حمایت و قدرت روح القدس، و راهنمایی که در کتاب مقدس بدست می آوریم زندگی می کنیم.

خلاصه ای از برداشت های اشتباه را می توان اینگونه نشان داد

<u>برداشت کتاب مقدسی</u> تمام نیکی که از ما است، آنها با حکمت از خدا و قوت او انجام می دهیم		
۱ خدا از طریق عیسی است که همه نیکی را انجام می دهد.	۲ خدا قدری نیکی می کند. ما قدری نیکی می کنیم. هیچ یک همه را نمی کند.	۳ ما همه نیکی را خود انجام می دهیم. کمک از خود می گیریم.

ب/ب را می توان گفت میانگین دو برداشت اشتباه ۲ و ۳ قرار می گیرند. اما این نشانه حل مسئله نیست. چرا عیسی خود همه نیکی را انجام نداد؟ چرا ما باید کار او را تکمیل کنیم؟ چون همان جاذبه ای که ما را نجات داد، تا ابدیت خدا در کار است و ما را رشد خواهد داد.

۴. ب/ب می گویند ما باید خودمان را دوست داشته باشیم (صفحه ۶۳). نوشته اند: ”ما خودمان را دوست داریم چون او (خدا) آن را بما می گوید“. من دیگر حرفی راجع به این موضوع ندارم جز اینکه هیچ جائی از کلام نگفته که خود را دوست داشته باشیم؛ این حرف صحیح نیست. برای اطلاع بیشتر در مورد روانشناسی که می گویند باید خودمان را دوست داشته باشیم به کتاب من ”راهنمای مشاوره مسیحی“ رجوع نمائید.

۵. ب/ب به ما می گویند خدا هیچ وقت فرزندان را تنبیه نمی کند. راجع به موضوع تنبیه به ما گفته می شود که باری است که از بچگی بر دوش انسان وارد شده. ما را به یاد فریاد می اندازد: والدین (و دیگران) ما را در بچگی تنبیه می کردند، و ”حال که بالغ شده ایم، انتظار تنبیه را می کشیم“ (صفحه ۶۹). به این دلیل می ترسیم خدا ما را تنبیه کند. آیا ”کاملاً از تنبیه رها شده ایم“ (صفحه ۶۹). آیا ”همه گونه تنبیه“ در عیسی از میان نرفته (صفحه ۶۸) بگونه ای که ادعا می کنند؟ صحبت زیادی راجع به این موضوع مهم باید انجام گردد قبل از آنکه از آن بگذریم، اما من در اینجا تنها پاسخ کمی را می دهم. ب/ب قبول دارند که خدا ما را ادب (اصلاح) می کند (ما را متوجه گناه خود می کند)، ولی آن را ”کاملاً متفاوت“ با تنبیه می بینند. می گویند تنبیه ”جریمه خلاف“ است (صفحه ۷۰)، و مسیح تمام جریمه ها را پرداخت. ولی درک نکرده اند که خدا نه تنها فرزندان را نجات می دهد، بلکه اصلاح نیز می کند تا اشکال ها را از میان بردارد، و این اصلاح می تواند شامل احساس تقصیر، جرم، شرم، انزجار، پشیمانی، و غیره باشد. هر که متوجه اشتباه خود شود احساس بدی نسبت به آن پیدا می کند. آنچه ب/ب می خواهند از بین ببرند، تمام احساس ناگواری است که در توبه بوجود می آید. ترس از آنکه خدا مجازات را در نظر دارد (ما قبلاً به این موضوع رسیدگی کرده ایم، خصوصاً در مبحث رفتار مسیح با هفت کلیسا) (۱۴). باید بیاد داشته باشیم که ترس بخاطر جای نا امنی است که در آن قرار گرفته ایم. اما خدا می خواهد ما را از چنگال شیطان در زندگی آزاد کند. باید بیاد داشته باشیم که هر چه خدا می کند بخاطر حرمت خود و رفاه ما است (نه برای آنکه ما را مجبور کند بخاطر خطائی که کردیم جریمه پردازیم). تازه جریمه احساس بدی است که گناه بوجود می آورد نه خدا. در بهشت خدا احساس بد وجود ندارد. اما اگر بخواهیم از جهنم شیطان خارج گشته به بهشت خدا روی آوریم، باید از توبه بگذریم (در ورودی) تا روح القدس زندگی ما را دگرگون کند. خدا که همیشه خواسته، حاکم زندگی فرزندان باشد می گوید:

مکاشفه ۳

۲۰: هان بر در ایستاده می گویم.

کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید،
به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد
و او با من.

خدا می خواهد چشم دل مسیحیان را باز کند تا حاکم و راهنمای زندگی بهشتی برایشان باشد. هشدار می دهد، که این احساس های بد از او نیست و گناه است. وقتی کلام خدا به تمامی صفات و نتایج وخیم شیطان اشاره می کند، لزوم توبه را آشکار می کند، ”در به رویم بگشاید. هشدار خدا است که در ملکوت من چنین اوضاعی وجود ندارد. چشم دل مسیحیان را به خدا باز می کند تا اوضاع وخیم اصلاح گردند (پاکسازی). زمانی که ایماندار متوجه چنین موضوعی در زندگی خودش می شود (گناه)، خدا است که چشم دل او را به واقیت باز کرده است. خدا می گوید گناهی هست که نمی گذارد حاکم زندگی تو باشم، و می خواهم از طریق توبه به من باز گردی. موضوع این است که در بهشت من هیچ نوع ذرب و ستمی وجود ندارد (خود ندیدی) و حال پشیمانی از آنچه زندگیت را خراب کرده. می گوید توبه کن و بر گرد. این هشدار خدا است به زندگی دنیوی که به مرگ روی دارد.

۶. در خلاصه، ب/ب این گونه راجع به گناه و گناه کار صحبت می کنند (صفحه ۸۲):

- الف. می گویند، اگر احساس تقصیر می کند، اشتباه است.
- ب. می گویند، اگر فکر می کند خدا توبه را لازم می کند تا با او دوباره مصاحبت داشته باشد، این تنها "افکار خودش است" (صفحه ۸۳) و واقعیت ندارد.
- پ. می گویند، خدا هیچ مانعی را نساخته؛ تنها ایماندار است که آن را در فکر خود ساخته.
- ت. می گویند، خدا همه را می پذیرد. او محکوم نمی کند، قضاوت، تنبیه، و غیره نمی کند. او غریب نمی باشد (عبرانیان ۱۲: ۲۵ و اول یوحنا ۱: ۷-۹ نادیده گرفته اند).
- ث. می گویند، تنها منظور این است که "گناهان نتایجی در خود دارند" (۸۷). ب/ب می گویند، "..... هر گناهی اثری در بدن و احساسات ما می گذارند". اینجا ما خدا پرستی بدون اعتقاد به روش های او را می بینیم.
- ج. می گویند، "تقصیر بدلی" نیز وجود دارد (۱۱۹): "ما اکثراً بخاطر دلائل مختلفی احساس تقصیر می کنیم که خدا گناه نمی شمارد". من در این مورد قبلاً صحبت کرده ام (۱۵).
- چ. می گویند، احساس گناه به هیچ وجه ندای خدا نمی باشد (۱۲۲)، بلکه "همیشه نتیجه تربیت والدین می باشد". آنها "ابزار شیطان هستند. از خدا سرچشمه نمی گیرند" (۱۲۳). ما قبلاً راجع به این مطلب صحبت کرده ایم، ولی همچنین به حزقیال ۳۶: ۳۱ توجه کنید که می گوید "..... از خویشتن کراحت خواهید داشت".
- ح. می گویند، مجاب شدن (محکومیت)، یعنی نمای گناه را نشان دادن و اصرار بر اینکه باید عوض شود (صفحه ۱۲۴).
- خ. می گویند، شخص اعتراف می کند چون نمی خواهد احساس بدی داشته باشد؛
- د. می گویند، اعتراف، کاتارسیس catharsys می باشد (روان پزشکی ۴ حذف؛ بر طرف کردن هراس و عقیده های روانی از راه صحبت از آنها و آگاه شدن به آنها). موضوع این است که آن را بیرون بیاوریم تا حال خوبی بدست آوریم. آنها تنها تمرکز بر احساسات دارند، نه رابطه با خدا (۱۳۴). در مورد اعتراف بعداً صحبت خواهیم کرد.

آنچه دیدیم برداشت مدرن ب/ب بود (و تعداد دیگری که برداشت شبیه به آن دارند)، و دیدیم که هیچ اساس کتاب مقدسی ندارد. من وقت و فضای زیاد را برای پرداختن به آن کردم چون ممکن است در مسیحیان بیشتر رشد نماید. اگر به شما برسد می توانید جواب آن را بدهید.

فهرست زیر نویس های فصل سیزدهم (بخش ۱)

- (۱) New York :Hawthorn Books “Whatever Became of Sin”- Karl Menninger
- (۲) کتاب مقدس که از زبانهای اصلی عبرانی، کلدانی، و یونانی ترجمه شده و کتاب مقدس ترجمه هزاره نو.
- (۳) همچنین مزمور ۱۰۳: ۱۲.
- (۴) همچنین عبرانیان ۱۰: ۱۸.
- (۵) چه خوب می شد تاریخ در چنین زمینه ای تجزیه و تحلیل می گردید.
- (۶) دیوید آگسبورگر David Augsburg “آزادی بخشش” The Freedom of Forgiveness (Chicago: Moody, 1970, pp. 36, 37, 39).
- (۷) در واقع صحبت های پولس در جواب به دعای استیفان بود.
- (۸) Guilt and Freedom (Santa Ana: Vision House Publishers, 1974)
- (۹) جالب اینجا است که بعداً در کتاب، زیر عنوان اعتراف، می گویند منظور اعتراف پاکسازی ذهنی است، بیرون راندن احساسات بد است، و این را خوب می شمارند. یکی از مشکلات خوانندگان این کتاب، تناقضی است که در آن وجود دارد.
- (۱۰) همچنین مزمور ۳۴: ۱۸.
- (۱۱) همچنین مزمور ۱۴۷: ۳.
- (۱۲) کسان دیگری نیز بودند که مناسب آنها نبود (آیه ۱۱).
- (۱۳) حتی توبه عیسو نیز شامل احساساتی قوی بود (عبرانیان ۱۲: ۱۷). مسئله این نبود که قضاوت از خودش قوی بود. تاسف او نشان می دهد که بیشتر دلش برای خودش می سوخت. قضاوت روحانی از خود، تمرکزش به خدا است، و دلسوزی برای خود، تمرکز بر خود دارد.
- (۱۴) تنبیه در کلام خدا منحصر به بی ایمانان نیست و محدود به “جریمه خلاف” نیز نیست. این تعریف اشتباه است که همه را گیج کرده. بعنوان مثال در دوم قرننیا ۲: ۶، صحبت از تادیب (انضباط) کلیسا شده. اینجا epitimia کلمه ای است که برای تنبیه بکار برده شده، و معنی “محدودیت حق و حقوق” را نشان می دهد. و در آیات ۷ و ۱۰، بخشش از عیبی است (گناه)، که از طریق توبه عرضه می گردد. تنبیه از طریق درد، زیان، محدودیت، و غیره، همه جزو تنبیهی است که از شیطان سرچشمه می گیرد و منظور اصلاح عیبی است که صورت گرفت.
- (۱۵) کتاب “Competent to Counsel” (صفحه ۱۴).